



شیخ اشراق نخستین کسی است که با تلاشی شگفت و خلاقیتی عجیب، پیوندی جاودانه میان اساطیر حماسی و اساطیر عرفانی بوجود آورده است. او در پی کوشش بیدریغ و ارزشمند خود در برقراری پیوند و سازش میان فلسفه مشائی ابن سینا و تصوف اسلامی و حکمت ایران باستان، داستانها و عناصر اساطیری ایران را نیز در پر تو جهان بینی خود تفسیر می کند. (۱) با توجه به اصول فلسفه اشراق می توان به ابعاد عرفانی بعضی از اساطیر حماسی شاهنامه از جمله اسفندیار دست یافت و با عظمت آنها در دنیای عرفانی و تلقی عارفانه آشنا گردید. لذا حکمت اشراقی اولاً ذوقی است در عین حال که استدلال و فلسفه استدلالی را پایه و لازمه خود بشمار می آورد و تربیت منظم عقل نظری و نیروی استدلال را اولین مرحله کمال طالب و معرفت می شمارد.

پس حکمت اشراقی حکمتی است که می کوشد رابطه ای بین عالم استدلال و اشراق یا تفکر استدلالی و شهود درونی ایجاد کند و در واقع برزخی است بین فلسفه و کلام مدرسی و تصوف محض خانقاهی، ثانیاً حکمت اشراقی آگاهانه در صدد احیای حکمت خسروانی و فهلوی ایرانیان باستان و نیز حکمت یونانیان در دامن عرفان و حکمت اسلامی بود (۲) و از همین افق سه رودی وارد دنیای اساطیری شده و با نقبی دقیق به سوی دنیای عرفانی، جلوه های تازه و نوین از ابعاد حماسی به عرفانی داده، گستردگی شگفتی به دامنه اساطیر حماسی می بخشد که در آئینه عرفان اسلامی جلوه می کند.

تجلی عرفانی شخصیت اسفندیار در آراء و افکار

شیخ اشراق بیش از دیگران مشهود است و آنچه که از شیخ اشراق از این مقوله آمده بی تردید تحت تأثیر آراء و افکار خود اوست. با بررسی اندیشه های عرفانی شیخ اشراق درمی یابیم که او تقریباً نسبت به اغلب شاهنامه و اساطیر ملی و حماسی ایران باستان با دیدی عرفانی می نگریست. هم اوست که کیومرث، فریدون و کیخسرو را حامل ضمیره حکمت دانسته است (۳) و در حقیقت در فراسوی شخصیت های حماسی به وجود نوعی کنش و واکنش عرفانی اعتقاد داشت و تمامی این اندیشه ها بر اصولی استوار است که شیخ اشراق با استاد بدانها به بیان اندیشه های ناب عرفانی خود می پردازد. این اصول جدای از آنچه که بعنوان اصول اساسی حکمت اشراق آمده مواردی است که شیخ اشراق را نسبت به برداشت چنین عرفانی از اساطیر حماسی رهنمون بوده، برای مثال در حکمت اشراق، موثر حقیقی، وجود «نور» است چون محبت و قهر صادر از نور است و حرارت بالذات در قوای شوقی اعم از شهوی و غضبی مدخلیت پیدا می کند و وجود همه آنها در حرارت به تمام و کمال می رسد و شوقیات ما نیز خود موجب حرکات روحانی و جهانی می گردد، نور قائم یا عارض علت حرکت و حرارت است و حرکت و حرارت فقط مظهر نور عارض یعنی معد حصول (نه علت فاعلی) آن است؛ حرکت و حرارت را قابل اعداد می کند به اینکه در آن از نوری که بر قوایل و هیاکل مستعد بر حسب استعداد آنها افزای می گردد، حصول پذیرد.

شرف آتش در این است که بالنسبه بدیگر عناصر شرکت آن از جمله بالاتر و شباهت وی بمبادی مجرد نوری، نظر بنوریتی که در آن است، از همه بیشتر می باشد. از اینروست که آتش را بعنوان برادر نور مجرد نفسانی که سه رودی آنرا به نام خاص ایرانی وی، «نور اسپهبد انسانی» نیز می خواند، می توان گرفت. (۴)

موضوع مهم دیگر در کار و اندیشه شیخ اشراق

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

رمزگرایی اوست که طبیعی به نظر می رسد چون متصوفه در تمامی آثار و افعال خود نسبت به دنیای خارج و مافیها بینشی رمزی و نمادینی داشته اند و هیچگاه بگونه ای رئالیستی به مافی الضمیر خویش نسبت به دنیا نپرداخته هر آن چه بیان کرده اند با زبان رمز و نماد همراه بوده است. این مهم در آثار شیخ اشراق خصوصاً در بخشهایی که به اساطیر حماسی می پردازد تبلور خاصی یافته است و در این شرایط هاله ای از رمز و نماد بر آن اندیشه ها قرار دارد که حتی گاهی درک آنرا در مراحل نخست مشکل می سازد و تنها با آشنایی به اندیشه و جهان بینی شیخ اشراق و حکمت فلسفی او می توان به فضاهای ذهنی و اندیشگی او دست یافت.

همین دامنه های رمزگرایی در آثار صوفیه است که شیخ اشراق را نیز واداشته تا تفاسیری تمثیلی نسبت به اساطیر ایران ارائه دهد. اما در علت شناسی این تفسیرهای تمثیلی نسبت به اسطوره ها و قداسات مذهبی و ملی آنها باید گفت که تفسیر تمثیلی اساطیر باید از زمانی شروع شده باشد که اعتقاد مذهبی نسبت به آنها رو به کاهش گذاشته است و متفکران و دانشمندانی رفته رفته در حقیقت آنها شک کرده اند. «کسنوفان» (Xenophanes) از «همر» و «هزیود» که به خدایان متعدد معتقد بوده اند انتقاد کرده است او ضمن آنکه جاودانگی خدایان را منکر است در جایی می گوید: همرو هزیود حتی اعمالی را که انجام آنها برای انسانها شرم آور است چون زنا، دزدی و فریب، به خدایان نسبت داده اند. (۵)

همین مشکل عدم واقعیت در اساطیر و افسانه های کهن چنین تردیدها و انتقادهایی را از اساطیر سبب شده است و همین سبب انگیزه جستجوی معنی و مفهومی را ورای آنچه از معنی ظاهری آنها برمی آید، بوجود آورده است. در حقیقت تفسیرهای تمثیلی از اساطیر در طی قرنهای متمادی فکر شاعران و

فرهاد صابر

قرائت عرفانی اسطوره حماسی اسفندیار

چگونه بود؟ گفت: چون زال از مادر در وجود آمد رنگ موی و رنگ روی سپید داشت. پدرش سام بفرمود که ویرا بصحرا اندازند و مادرش نیز عظیم از وضع حمل وی رنجیده بود. چون بدید که پسر کریمه لقاقت هم بدان رضاداد، زال را به صحرا انداختند. فصل زمستان بود و سرما، کس را گمان نبود که یک زمان زنده ماند. چون روزی چند برین آمد، مادرش از آسیب فارغ گشت، شفقت فرزندش در دل آمد. گفت یک باری بصحرا شوم و حال فرزند بینم چون به صحرا شد فرزند را دید زنده و سیمرغ ویرا زیر پر گرفته. چون نظرش بر مادر افتاد تبسمی بکرد، مادر ویرا دربر گرفت و شیر داد، خواست که سوی خانه آرد باز گفت تا معلوم نشود که حال زال چگونه بوده است که این چند روز زنده ماند سوی خانه نشوم، زال را بهمان مقام زیر پر سیمرغ فروهشت و او بدان نزدیکی خود را پنهان کرد. چون شب درآمد و سیمرغ از آن صحرا منهزم شده آهوئی بر سر زال آمد و پستان در دهان زال نهاد چون زال شیر بخورد خود را بر سر زال بخوابانید چنانکه زال را هیچ آسیب نرسید. مادرش برخاست و آهورا از سر پسر دور کرد و پسر را به سوی خانه آورد. پیر را گفتم آن چه سر بوده است؟ پیر گفت: من این حال از سیمرغ پرسیدم سیمرغ گفت زال در نظر طوبی بدنیا آمد. ما نگذاشتیم که هلاک شود، آهو بره را به دست صیاد باز دادیم و شفقت زال را در دل او نهادیم. تا شب ویرا پرورش می کرد و شیر می داد و به روز خود منش زیر پر می داشتیم.

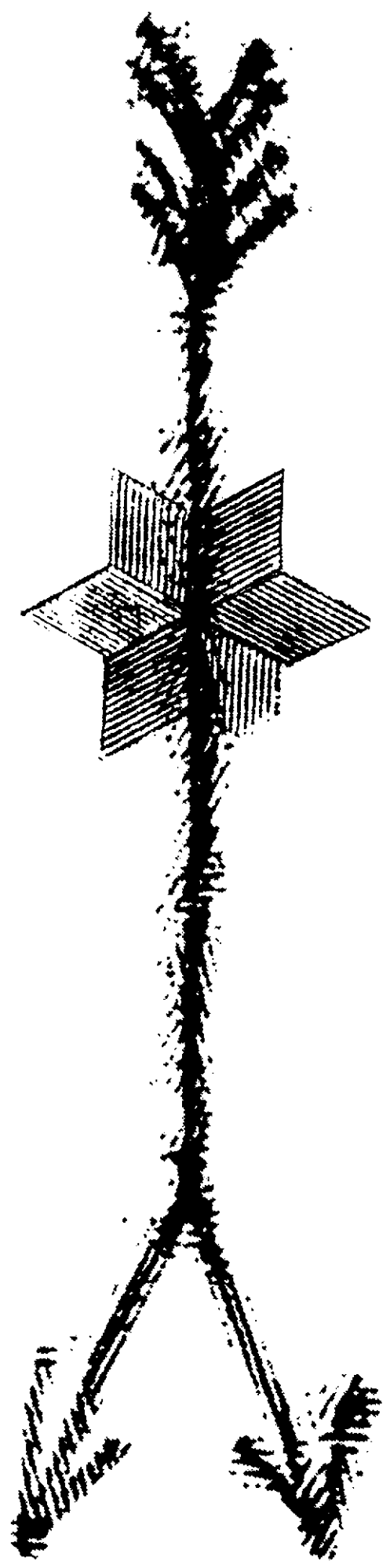
گفتم حال رستم و اسفندیار: گفت چنان بود که رستم از اسفندیار عاجز آمد و از خستگی سوی خانه رفت پدرش زال پیش سیمرغ تضرعها کرد و در سیمرغ آن خاصیت است که اگر آئینه ای یا مثل آن برابر سیمرغ بدارند هر دیده که در آن آئینه نگردد خیره شود. زال جوشنی از آهن بساخت چنانکه جمله مصقول بود و در رستم پوشانید و خودی مصقول بر سرش نهاد و

نویسندگان را به خود مشغول داشت و همین تفسیرها باعث شد که این اساطیر با آنکه ظاهراً بیمعنی جلوه می کنند به زندگی خود ادامه دهند. (۶)

با توجه به همین نکته، شیخ اشراق نیز با دیدی تمثیلی و رمزی به اساطیر شاهنامه می نگرد. از این میان آنچه که اهمیت بسیار دارد ظرافت ذوقی او نسبت به این مسأله است که بیانگر دقاقت موجود در حکمت اشراق است. سهروردی داستانهای اساطیری ادبیات ایران باستان را بر اساس ماهیت نور و ظلمت بازبینی می نماید و نهایتاً بازسازی و بازآفرینی می کند.

برهمن اساس می توان گفت که طرح های او از داستانهای اساطیر از یک سو مرتبط با آراء و عقایدش در حکمت اشراقی است و از سویی دیگر بشدت تحت تأثیر نور و ظلمت است تا آنجائیکه در بازسازی و بازگویی روایت اسفندیار در جلوه عرفانی اش، جایگاه نور نقش ویژه ای دارد. سهروردی در آثار خود که از اصول حکمت اشراقی پیروی می کند با روایت از «فرشته» که ظاهراً راوی و محل استناد گفته ها و نظریه های او می باشد؛ دریچه ای تازه و نواز حماسه به عرفان می گشاید. با نگاهی به اینگونه از آثارش اختلافات بسیاری بین روایات شفاهی و شخصی که ظاهراً استنباطهای فردی و ذوقی اوست دیده می شود با اینهمه شیخ اشراق صرفاً با تکیه و استناد به شخصیتی به نام «فرشته» به بیان ساخته های ذهنی خود از اساطیر پرداخته جلوه های عرفانی بدان می بخشد. دقیقاً عناصر اساطیری در پرتو بصیرت و ذهنیت خاص سهروردی به منزله رموزی ظاهر می شوند که حاوی حقایق حکمت جاودانی اشراق است. (۷)

آنچه که در «عقل سرخ» شیخ اشراق راجع به زال و سیمرغ و رستم و اسفندیار آمده اینگونه است: «پیر را گفتم: شنیدم که زال را سیمرغ پرورد و رستم اسفندیار را بیاری سیمرغ گشت. پیر گفت: بلی درست است. گفتم



از منظر شیخ اشراق

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

آئینه‌های مصقول بر اسبش بست. آنگه رستم را از برابر سیمرغ در میدان فرستاد. اسفندیار لازم بود در پیش رستم آمدن چون نزدیک رسید پرتو سیمرغ بر جوشن و آئینه افتاد. از جوشن و آئینه عکس بر دیده اسفندیار آمد چشمش خیره شد، هیچ نمی‌دید، توهم کرد و پنداشت که زخمی بهر دو چشم رسید زیرا که دگران ندیده بود، از اسب درافتاد و به دست رستم هلاک شد. پنداری آن دو پاره‌گز که حکایت کنند، دو پر سیمرغ بود.»^(۸)

مطالبی که از عقل سرخ شیخ اشراق نقل شد نشان‌دهنده هماهنگی و تناسب و آمیزش میان اساطیر ایرانی و اسلامی است که در حکمت اشراق شیخ اشراق تجلی‌ای تازه یافت. این تجلی تازه در حقیقت بیانگر ذهنیت‌های ویژه و برتر شیخ اشراق در سیر و سلوک صوفیانه‌اش در حکمت اشراق بوده است و از سویی نشانگر عظمت و طیف گسترده معنایی و شمول‌پذیری اساطیر ایرانی است که در حوزه عرفان به میزان حوزه حماسی معنا یافته و پایگاهی خاص می‌یابد.

مسأله نور و خورشید یا پرتو خورشید که در آثار شیخ اشراق نمونه‌های آن فراوان و چشمگیر است؛ اهمیتی ویژه دارد و در حقیقت پی‌ریز و بنیان‌ساز حکمت اشراقی او نیز هست. همواره بین سیمرغ و خورشید رابطه وجود دارد و این نور در هویت وجودی سیمرغ بی‌رابطه نیست. حتی شیخ اشراق در روایت خود علت اصلی مرگ اسفندیار را همین نور می‌داند که از خورشید منعکس شده و بعد در پایان روایت تأکید می‌کند که آن دو گز در حقیقت همان پر سیمرغ است و بطور ضمنی مشخص است که پر سیمرغ در بازتاب نور خورشید به چشم اسفندیار بازمی‌تابد.

همچنین از باطن روایت شیخ اشراق برمی‌آید این‌که سیمرغ در حقیقت رمز فرشته خورشید و نیز رمز عقل اول و عقل کل یا هر یک از عقول است. این تعدد

معنی از آن جهت پذیرفته می‌شود که انوار قاهره یا فرشته، عقلها - که تعداد آنها در حکمت مشائی به ده عقل محدود می‌شود - از نظر ماهیت فرقی با یکدیگر ندارند.^(۹) یا توجه به این نکته سیمرغ که می‌تواند هم عقل اول باشد و هم رمزی از عقل دهم، چون بی‌واسطه به دریافت فیض نائل می‌شود نور اقرب است یا عبارتی نیابت نورالانوار را در عالم عقول بعهده دارد، بدین ترتیب خورشید که نورانی‌ترین جرم نورافشان و خلیفه خدا در عالم افلاک و کواکب است، مظهر شریفترین فرشته - عقلها، یعنی عقل اول یا نور اقرب، خلیفه خدا در عالم فرشتگان است^(۱۰) و همان است که شیخ اشراق در جاهای دیگر آثارش از او تعبیر به واسطه وحی می‌نماید. از سویی دیگر شیخ اشراق با توجه به توصیفی که در کتاب «آواز پر جبرئیل» دارد^(۱۱) از نسبت نور و ظلمت به دو پر چپ و راست آن، دو ویژگی وجود و عدم را از نور و ظلمت تعبیر کرده و این رابطه نور و ظلمت و وجود و عدم که در سیمرغ به وسیله دو پر او بیان می‌شود در خورشید و ماه تجسم یافته صورت عینی و محسوس پیدا می‌کند.

خورشید جرم نورافشانی که از خود نور دارد و به منزله وجود است و ماه ظلمانی است و نور یا وجودش را از خورشید می‌گیرد و بنابراین به منزله عدم است. روح انسان در شرایط انسانی بالقوه فرشته یا دیو بوده تکامل واقعی روح آن است که مشابه فرشته‌ای گردد که از آن ناشی شده و این زمانی است که با گسستن از تعلقات و مادیات، چون آئینه‌ای زوده از رنگ کدورتها پذیرای نور و محل اشراق نور حق از طریق پیوستن به عقل فعال می‌گردد به همان گونه که ماه چون در مقابل خورشید قرار می‌گیرد به تمامی روشن می‌شود و محل هبوط و اشراق نور خورشید می‌گردد و مثل خورشید شده و چون گوهر شب‌افروز در شب سیاه و ظلمت می‌درخشد و دیوی روح، زمانی است که در بحر تاریک ماده غرق

می‌شود و از اشراق نور بی‌بهره می‌ماند.

بعبارت دیگر در وجود انسان دو نیروی متضاد در جدال‌اند: یکی روح یا نفس ناطقه یا دل که جوهر الهی انسان است و یکی نفس که جوهر ذاتی و جنبه حیوانی انسان است، اولی مظهر نور است و دومی مظهر ظلمت و ماده، یکی انسان را به سوی عالم نور می‌کشاند و یکی به سوی ماده و ظلمت؛ فرشتگی و دیوی انسان در گرو پیروزی یکی از این دو است. مبارزه رستم و اسفندیار مبارزه این دو نیرو است. جهاد اکبر مبارزه با همین نفس و دشمن درون است که چون اسفندیار رویین تن است و هیچ سلاحی بر او کارگر نمی‌افتد مگر آنکه تنها اندام آسیب‌پذیر وی، یعنی چشمش از کار بیفتد و بر تعلقات دنیوی بسته شود. روح با راهنمایی پیری واصل و یا از طریق پیوستن به عقل فعال بر این خصم پیروز می‌شود، چنانکه رستم نیز با دستگیری زال و به کار بستن راهنمایی و هدایت او، که با سیمرغ در ارتباط است موفق می‌شود، با تحقق جوهر الهی خویش و کسب قابلیت پذیرش نور سیمرغ، بر اسفندیار غلبه کند^(۱۲) این نور که منبع آن خورشید است در نمودار زیر نشان داده می‌شود و به تطبیق می‌توان برای نور و خورشید اینگونه معادل جست که البته هم در شاهنامه و هم در آثار شیخ اشراق دارای دو موقعیت جداگانه و متفاوت هستند و کارکردی جداگانه و نامربوط به هم دارند. نخست در شاهنامه از کنشهای حماسی بهره‌مند هستند و در مرحله بعد وارد ادب عرفانی شده خصوصاً در آثار کسانی همچون شیخ اشراق بطور اخص و سنایی^(۱۳) و عطار^(۱۴) بطور اعم جنبه عرفانی یافته‌اند. اما آنچه که در آثار شیخ اشراق مربوط به داستان زندگی اسفندیار و شخصیت‌های مربوط به آن آمده و مربوط به بحث ما می‌باشد نور و خورشید است که می‌توان اینگونه تطبیق کرد:

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی



بهمین خاطر اسفندیار در نخستین لحظه‌ای که تحت الشعاع این پرتو واقع می‌شود چشمش بظاهر ناپینا اما بباطن بینایی می‌یابد و آگاه می‌گردد.

شیخ اشراق در «الواح عمادی» دربارهٔ همین انوار بصیرت‌بخش که جانشین فرکیانی در حماسه است و از سیمرغ با واسطه بوجود می‌آید می‌گوید: نوری که معطی تأیید است و نفس و بدن بدو قوی و روشن گردد در لغت پارسیان «قرّه» گویند و آنچه ملوک را خاصی باشد آن را «کیان قرّه» گویند (۱۶) و هم اوست که در پرتونامه از قول زرتشت قرّه را نوری می‌داند که از ذات خداوند ساطع می‌گردد و به آن مردم بر یکدیگر ریاست و سیادت می‌یابند.

شیخ اشراق در تعبیر و تفسیر این نور یعنی نور الانوار که به گونه فارسی معادل «روان‌بخش» و «اسپهبد ناسوت» نامیده می‌شود و هرگونه بزرگی و فضل را در خود دارد؛ هرگونه رستگاری را منوط به داشتن یا نداشتن این نور می‌داند.

ناگفته پیداست که تنها قره حماسی و سیمرغ شاهنامه نیست که در آثار شیخ اشراق جلوه‌ای عرفانی یافته‌اند. با نگاهی به آثار شیخ اشراق در حیطهٔ داستان زندگی زال و اسفندیار و رستم بگونه‌ای لطیف می‌توان در جدول ذیل معادله‌های مناسبی در فضای عرفانی برای شاخصهای حماسی یافت که پرداخت به یک یک آنها و کیفیت تطور و تحول آنها در دستگاه فکری شیخ اشراق در حوصله و حوزهٔ این مقال نیست:

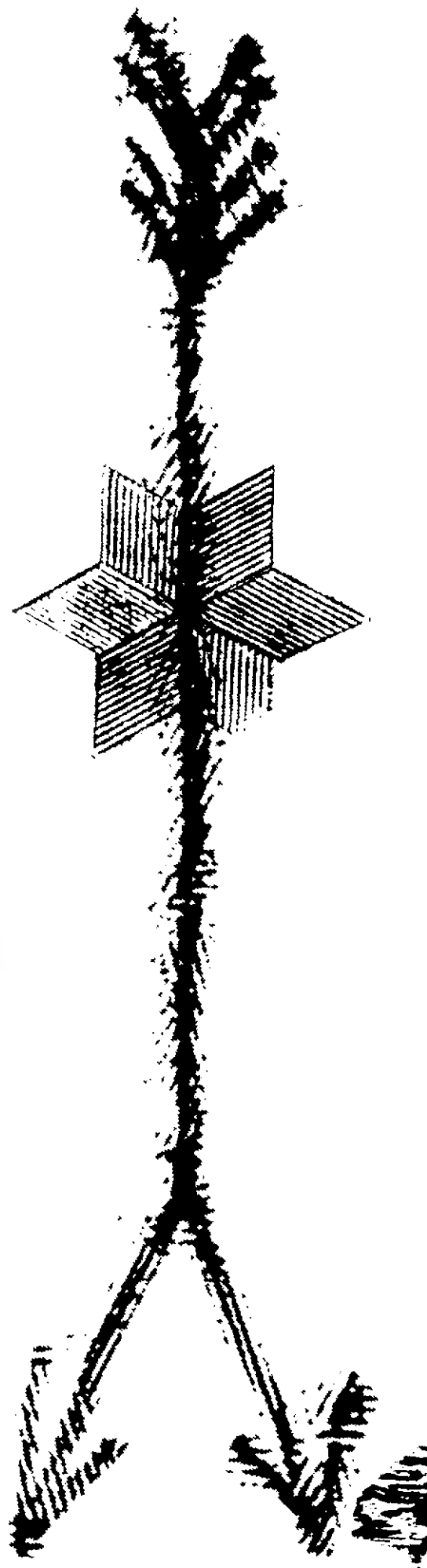
شاهنامه «حماسه»	آثار شیخ اشراق «عرفان»
سیمرغ	خورشید
قرّه یا قر	نور - پرتو

سهروردی در حکمت اشراق معتقد به انوار مجرد قدسی است و لازمه تکامل روحی و عرفانی را به بهره‌مندی از این نور برمی‌شمارد. هم اوست که در «پرتونامه» خود می‌گوید: هرکه در ملکوت، فکری دایم کند و از لذات حسی و از مطاعم پرهیز کند به افکار لطیف، نفس را در بعضی اوقات تطریب نماید و با ملاء اعلیٰ مناجات کند و تملق کند، انواری بر وی اندازند همچون برق خاطر و متتابع شود چنانکه در غیر وقت ریاضت نیز آیند و باشد که صورتهای خوب نیز ببیند و باشد که نفس را خطفه‌ای عظیم افتد به عالم غیب و در حس مشترک روشنایی افتد روشنتر از آفتاب و لذتی با او، این نور روشن روانان را ملکه شود که هر وقت که خواهند یابند و عروج کنند به عالم نور (۱۵) و بی‌تردید انواری که در اینجا مدنظر حضرت شیخ اشراق است در ادب حماسی از آن تعبیر به قرّه می‌شود؛ از لاهزم قدسی بعضی اساطیر شاهنامه است و ظاهراً مهر تأیید و قبول آنان از حیث دین زرتشتی نیز بوده است. حتی سهروردی در «الواح عمادی» خود بگونه‌ای مستقیم به ارتباط بین قرّه و انوار مذکور اشاره دارد و به یقین این نور در بازآفرینی داستان رستم و اسفندیار در عقل سرخ مرتبط با همان پرتوی است که از آیینتهای مصقول منعکس شده و نهایتاً این نور شکل دگردیسی شده فرکیانی و پهلوانی در شاهنامه است که در حکمت اشراق سهروردی بگونه‌ای دیگر منعکس شده است و داشتن آن برای سیمرغ نشانه قرب بلاواسطه او با سرچشمه فیض الهی است.

اما در مورد کارکرد این نور همان بس که همچون فرکیانی در حماسه راهگشا است و رستگاری‌بخش.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی



تجلی هماسی	تجلی عرفانی
سیمرغ	فرشته خورشید، عقل اول، عقل کل یا نورالانوار
قز	مثل انوار قدسی، نور، پرتو خورشید
رستم	سالک، خیر
اسفندیار	نفس حیوانی مادی، شمر
زال	مرشد راهنما، پیر کامل، دلیل راه
گز	پیر سیمرغ، تجلی خورشید
بهاره رستم و اسفندیار روبین ننی اسفندیار	جهاد اکبر بین نفس و روح تعلقات دنیایی
پیر سیمرغ	شعاع خورشید، پرتو نورالانوار
مرگ اسفندیار	وصال، نیل به آگاهی

«هانری کرین» راجع به دگردیسی جلوه‌های حماسی به عرفانی گفته نیز از طرحی اینچنین برخوردار بوده که در جدول فوق ذکر شد. این دگردیسی در عقل سرخ راجع به اسفندیار و داستان مرگ او بوضوح معلوم است. بازسازی داستان مرگ اسفندیار توسط شیخ اشراق این تحول و تغییر را بیان می‌کند. چیزی که در این تحول و تطور مهم است همان بافت معنی و مفهوم سمبولیک این جلوه عرفانی است که از زیبایی خاصی برخوردار است. (۱۷)

«هانری کرین» ویژگی‌های اساسی نظریه اشراقی را بطور کلی در سه اصل می‌داند که سهروردی تحت تأثیر این سه اصل آثار خود را پرداخته است نخست گرایش به برقرار کردن دوباره پیوند با حکمت نور که حکمای ایران باستان مبشر آن بودند، دوم تلفیق شناخت نظری و عرفانی در شاهراه حکمت که لازمه احیای اندیشه الهی نور است و سوم، رسیدن به شناختی که دیگر نه فقط شناخت نظری بلکه شناختی اشراقی و حتی رستگارکننده است. (۱۸) این اصول مبتنی بر همان دیدگاه اشراقی است که نور پی ریز آنها است.

با این وصف طبیعی می‌نماید که شیخ اشراق حکمت خود را موسوم به حکمت اشراق بداند و به این نام برگزیند ضمن اینکه مفهوم نور در واژه «اشراق» نیز معنا نهفته است. در این باره هانری کرین معتقد است نورالانوار که از مشرق به شرق دیگر روشن‌کننده عوالم است و برآمدن و طلوعش در هر مقام و مرتبه‌ای در حکم نوعی کشف است، نوری که از اعماق هویت الهی برمی‌خیزد و از آغاز پیدایش جهان تا پایان استحاله آن اندرکار و فعال است؛ همان «خورنه» اوستاست که در زبان پهلوی «خوره» و در زبان فارسی امروزه «فره» خوانده می‌شود. (۱۹) در ادبیات مزدیسنا نیز این پرتو را بگونه‌ای هاله مانند در اطراف سر روحانیون زرتشتی قرار می‌دهند. این صریحترین و آشکارترین نمود ادب مزدیسنايي است که وارد عرفان فارسی شد.

شیخ اشراق در ارائه تمثیل‌های عرفانی خود مقید به برقراری رابطه میان تفکر نور است که مغان و موبدان زرتشتی مبلغ آن می‌بودند و در تمامی تمثیل‌هایش به پیوند شناخت فلسفی و عرفانی دامن می‌زند و مهم‌تر از همه اینکه این شناخت را به شکلی عرضه می‌کند که درک واقعی منوط به امر تأویل است چون از مرز حکایت و گزارش صرف گذشته با استعانت از رمزهای برساخته‌اش به تمثیل عرفانی دست می‌یابد و در حقیقت با توجه به این مراحل است که از حماسه پهلوانی به حماسه عرفانی دست می‌یابد.

هانری کرین در تجزیه و تحلیل دگردیسی حماسه‌ها از پهلوانی به عرفانی زیباترین تعبیر را ارائه می‌نماید او با استناد به بازسازی داستان زال و اسفندیار در آثار شیخ اشراق جوانب تمثیلی این بازسازی یا در حقیقت بازآفرینی را نشان می‌دهد. در برشماری ویژگی‌های ذاتی تمثیل‌های عرفانی معمولاً در هر یک نوعی روایت یا حکایت موجود است و بعد سیر و سلوک و تأویلی؛ منظور از تأویل این که حکایت با برکنندن گذشته از تاریخ گذشته‌اش دوباره در زمان بازگشته‌ای

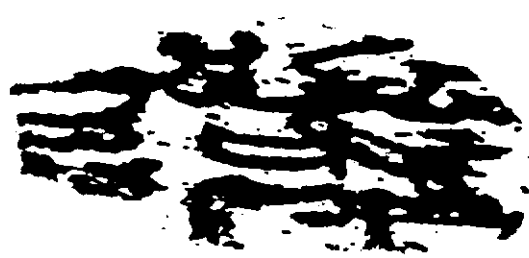
فعلیت می‌یابد که در آن حکایت با تمثیل تبدیل به رویداد روان در وراء تاریخ می‌شود. هر حکایتی از دیدگاه نوعی تأویل است و سهروردی از همین طریق کردوکار ایرانیان را به معنای عرفانی آن یعنی به مشرق‌اش باز می‌گرداند و در آنجا رویداد پهلوانی به رویدادی عرفانی تبدیل می‌شود که گویی بصورت تجربه‌ای شخصی در درون اتفاق افتاده است.

کرین اینگونه برگشت را گذار از حماسه پهلوانی به حماسه عرفانی می‌نامد (۲۰) و هم آنجاست که می‌توان این گذار و دگردیسی را در واقع نوعی گذر به تاریخ قدسی نفس به حساب آورد به این معنی که حماسه‌ها در حقیقت بازگشتی حقیقی به خویشتن دارند و در درون خود به تجربه عرفانی دست می‌یابند و درحقیقت به شرق اصالت خود وصل می‌شوند و روی فراموش شده خود را می‌جویند و اسفندیار در گذر از چنین تجربه‌ای قرار گرفته است.

سهروردی با پیوند زدن میان فکرت عرفانی بازگشت و کردوکار قهرمانان جهان‌بین پارس باستان جوانمردان اسلام را به نوامیس اخلاقی مشترک در هرگونه اندیشه جوانمردی و شهسواری برمی‌گرداند و شاهنامه فردوسی را درست مانند تورات یا قرآن با دید باطن تأویل می‌کند. بدینسان شاهنامه نیز همراه با کردوکار پهلوانان ایران باستان جزوی از نمود «کتاب مقدس» می‌شود همچنانکه منزلت جوانمرد نیز منزلت همان ناموسی است که هر سالکی در طلب جان خویش به آن نظر دارد. سهروردی در پرتو راهی که تأویل کتاب مقدس در اسلام به روی او گشود، توانست حکمت ایران باستان را در بافت مجموعه متون مقدس بشری، استادانه جا دهد. (۲۱)

به قول هانری کرین در کتاب «تاریخ فلسفه اسلامی» نیت سهروردی به عمد احیای حکمت ایران باستان بود (۲۲) و بهترین وسیله برای این کار استفاده از اساطیر شاهنامه به نظر می‌رسید. از همین دیدگاه است

پژوهش‌های علمی و فلسفی / مجله / ۱۳۷۸
رتال جامع علوم انسانی



تأثیر امام خمینی و انقلاب اسلامی بر ادبیات معاصر

چاپ سوم، ۱۳۶۸، انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۱۵۷.

۲ - مجموعه مصنفات شیخ اشراق، سیدحسین نصر، ج ۲، چاپ دوم، ۱۳۷۲، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ص ۳۲.

۳ - ر. ک. به مزینا و ادب فارسی، دکتر محمد معین، دانشگاه تهران، ۲۵۲۵، ص ۶۴.

۴ - همان، ص ۲۸۰ و ۲۸۱.

۵ - رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی، تقی پورنامداریان، ص ۱۴۴. به نقل از: Encyclopaedin Britanica P. 1132

۶ - همان، ص ۱۴۵.

۷ - همان، ص ۱۶۲.

۸ - مجموعه مصنفات شیخ اشراق، سیدحسین نصر، ج ۳، ص ۲۳۲ الی ۲۳۴.

۹ - رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی، تقی پورنامداریان، ص ۱۶۹.

۱۰ - همان، ص ۱۷۰.

۱۱ - مجموعه مصنفات شیخ اشراق، سیدحسین نصر، ج ۳، ص ۲۲۰.

۱۲ - رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی، تقی پورنامداریان، صص ۱۷۰ و ۱۷۱.

۱۳ - دیوان ثنائی غزنوی، به سعی و اهتمام مدرس رضوی، ۱۳۵۴، ص ۴۲.

۱۴ - ر. ک. به منطق الطیر عطار و نقش سیمرغ در ساختار کلی سفرهای مرغان سالک.

۱۵ - مجموعه مصنفات شیخ اشراق، سیدحسین نصر، ج ۲، صص ۸۱-۸۰.

۱۶ - همان، ص ۱۶۸.

۱۷ - فردوسی و ادبیات حماسی، مجموعه سخنرانی‌های نخستین جشن توس، انجمن آثار ملی ایران، ص ۱۳۱.

۱۸ - آفاق تفکر معنوی در اسلام ایرانی، داریوش شایگان، ترجمه باقر پرهام، چاپ اول ۱۳۷۱، انتشارات آگاه، ص ۲۱۴.

۱۹ - همان، ص ۳۲۱.

۲۰ - همان، ص ۳۰۹.

۲۱ - همان، ص ۳۱۴.

۲۲ - تاریخ فلسفه اسلامی، هانری کربن، ترجمه جواد طباطبائی، چاپ اول ۱۳۷۳، انتشارات کویر، ص ۲۸۹.

۲۳ - همان، ص ۲۹۴.

که به بازسازی وقایع اساطیری می‌پردازد و از اسطوره به عرفان پلی ظریف برقرار می‌کند و در این گذرگاه به بیان دیدگاههای اشراقی خود می‌پردازد. شکی نیست که سهروردی در درون اساطیر به سفری دور دست می‌زند و در این سفر هویت اساطیر را به میل خود تغییر داده بنیادهای اولیه داستانها را عوض می‌کند تا شکلی نو بگیرند و در سیر و سلوک قسمتی از زندگی خود را نیز وارد می‌کند و رابطه خود را با ارسطو در میان خواب و بیداری به میان آورده و در کتاب «التلویحات» خود به آن می‌پردازد که تمام مقصودش از این همه بازآفرینی‌ها همان بازگشت به خویشتن یا معرفت نفس است. (۲۳)

در تجلی داستان اسفندیار به گونه‌ای عرفانی پیوند سرگذشت اسفندیار با زال مناسبی ویژه دارد. این پیوند در حقیقت پیوندی میان حماسه ملی و جنبه مذهبی زرتشتی است چون زال نماد برجسته‌ای از حماسه ملی ایران است که رستم از او بوجود می‌آید و حادثه‌ساز دنیای اساطیر حماسی می‌شود و اسفندیار حماسه مذهبی در ادبیات مزدیسناست که اهمیت او در ابعاد مذهبی‌اش هم در شاهنامه و هم در اوستا قابل توجه است.

بر اساس روایت شیخ اشراق در عقل سرخ، اسفندیار کشته شده تیرگز نیست بلکه سیمرغ عامل اصلی مرگ اوست که البته عاملیت سیمرغ بواسطه پرتو پرهایی سحرانگیز اوست که جنبه قدسی و وحیانی دارد و دقیقاً همان «خورنه» زرتشتی و قره حماسه در شاهنامه فردوسی است. جالب اینکه کور شدن چشم اسفندیار و مرگش در شاهنامه در روایت شیخ اشراق و مرگ او دقیقاً به معنی بینایی چشم باطن بوده، یادآور بقای بعد از فتنای سالک در سیر و سلوک عرفانی است.

والسلام

پاورقی‌ها:

۱ - رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی، تقی پورنامداریان،

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

این کتاب گزیده‌ای از مقاله‌هایی است که طی دو روز نخست در اسفهان (۱۸-۲۰ مهر ۷۷) در اولین کنگره بررسی تأثیر امام خمینی و انقلاب اسلامی بر ادبیات معاصر، از سوی استادان و پژوهشگران ارائه شده است. اولین جلد از مجموعه مقالات کنگره همزمان با برگزاری این نشست در مهرماه ۷۷ به چاپ رسید اما جلد دوم در سال ۷۸ منتشر شده است.

عنوان مقاله‌های این مجموعه دو جلدی به شرح زیر است:

جلد اول:

بازتاب قیام مردمی پانزده خرداد ۳۲ در ادبیات معاصر / امام خمینی و ادبیات عرفانی / سایه سبک هندی بر غزل عصر انقلاب / نگاهی به شعر انقلاب اسلامی / بررسی میزان تأثیر انقلاب اسلامی بر محتوای کتب فارسی در دوره ابتدایی / چهارده زن در شعر انقلاب / مرگ اندیشی در ادبیات گذشته، معاصر و انقلاب / انقلاب اسلامی و ادبیات عامیانه / تماشای زخمهای متحرک، نگاهی به تحول سبک شعر در انقلاب اسلامی / تأثیر انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی بر ادبیات داستانی / شیوه شاعری علی معلم دامغانی / مطالعه تطبیقی عشق الهی در اشعار مولوی، هزرت و امام خمینی / بررسی هورسیتیگ و دید / اکتیو کتاب چهل حدیث و نقش این کتاب در ادبیات معاصر ایران / مصاحبه با نصرالله مردانی، شاعر معاصر.

جلد دوم:

نگاهی به سبک غزل امروز / بررسی سبک سطور تصنیف سربازی از پیش از انقلاب اسلامی تاکنون / فاصله زیباشناسی در منظومه‌های حماسی دوره انقلاب اسلامی / سیمای امام در شعر معاصر / تحول در ادبیات داستانی کودک و نوجوان پس از انقلاب اسلامی / امام خمینی و ادبیات عرفانی / پرتوی از ولی الله اعظم در منشور شعر فارسی / چگونه نویسنده شدم و ایمان را باز یافتم / چگونگی طرح مسایل مربوط به انقلاب اسلامی و شخصیت حضرت امام خمینی در کتاب‌های فارسی اول تا پنجم دبستان / نمادگرایی در ادبیات فارسی معاصر / تأثیر پذیری ادبیات عامیانه و حماسی ایل بویراحمد از نهضت امام خمینی / تفکر دینی در ادبیات مشروطه / شکوفایی نمادگرایی در شعر معاصر در پرتو اندیشه و سیره حضرت امام خمینی / امام و ادبیات عرفانی / بازتاب فهم نوین ولایت، غدیر، عاشورا و انتظار در شعر معاصر / سیمای امام خمینی در شعر انقلاب اسلامی / مصاحبه با شاعر معاصر دکتر طاهر صفارزاده.

گفتنی است دومین کنگره بررسی تأثیر امام خمینی و انقلاب اسلامی بر ادبیات معاصر نیز به زودی در دانشکده ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی علامه طباطبائی با همکاری مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی برگزار خواهد شد.

